

مرداد همین سال از سوی ساواک مشهد موظف به تماس با ساواک تهران (تیمسار مقدم) از طریق احسان نراقی می‌شود. گزارش‌ها نشان می‌دهند که او تعلل می‌کند و موجب اعتراض ساواک تهران می‌شود. نهایتاً از طریق احسان نراقی این دیدار چهار ساعته با ثابتی و عطاریور انجام می‌شود. (ج. اول - ص ۲۵۴). از این دیدار فقط گزارش ساواک موجود است. اما در بازجویی مکتوب که آگاهانه به ساواک مشهد تحویل می‌دهد به سه سوال، پاسخ‌های همیشگی‌اش را می‌دهد. این سه سوال عبارتند از: «تغییری را که در طرز فکر خود نسبت به گذشته اکنون احساس می‌کنید/ این عوامل دائم‌التغییر با مقایسه گذشته و حال به نظر شما چه تغییراتی کرده است/ اکنون شما می‌خواهید چه کنید و هدف اساسی از فعالیت‌هایتان چیست و جامعه کنونی را با چه دیدی نگاه می‌کنید؟» (ص ۳۶۱). این سوالات که در کنار پاسخ‌ها با خط شریعتی است و از همین‌رو نتیجه گرفته شده که نامه است، چه ساخته و پرداخته شریعتی باشد وجه سوالات شفاهی و کلی بازجو، بی‌نظیر است. سؤال دوم شبیه جوک است. توضیحات مفصل شریعتی درباره انواع و اقسام تغییرات، سؤال مضحک بعدی را به دنبال دارد: «موارد دائم‌التغییر چه تغییراتی کرده؟» (ص ۲۵۶). شریعتی در پاسخ به سؤال اول وجوه متعدد «طرز فکر» را عبارت می‌داند از «اهداف غایی» از یک سو و «وسایل رسیدن به هدف» در زندگی فردی و اجتماعی از سوی دیگر. شریعتی هدف خود را از «آغاز تا کنون» این‌گونه توضیح می‌دهد: «آرزوهای برای سعادت و عزت این اجتماع، زدودن عقاید مذهبی که عامل انحطاط این جامعه و بزرگ‌ترین علت انحراف مذهب به شمار می‌آید. اما طریقه نیل به این اهداف می‌تواند تحت‌تأثیر زمان و اوضاع و احوال و شرایط شخصی تغییر کنند.» او می‌نویسد که علی‌رغم تغییر اوضاع سیاسی نسبت به دهه بیست (فضای پس از جنگ جهانی دوم، سیاسی شدن جامعه، کمونیسم استالینی، دوگانه جبهه‌ای-توده‌ای، ضرورت مبارزه در صفوف جبهه ملی و پیروی از مصدق) و تغییرات در اوضاع شخصی‌اش (از دوام و تاهل و سن و بلوغ غیرقابل مقایسه با جوان هجده و بیست ساله مجرد با یک معلم سنی و شش هفت ساله) آنچه که «در من ثابت مانده است، به وجود آوردن یک طرز فکر منطقی و علمی منطبق با زمان و سازگار با شرایط اجتماعی ما است مبتنی بر ریشه‌ها و پایه‌های فرهنگی اصیل خود ما که عبارت است از ملیت و مذهب به آن معنا که من به این دو می‌نگرم» (ص ۲۶۲). درباره سؤال آخر هم پاسخش درباره «حقیقت فعلی» اش این است: «به همفکران و همکاران و دانشجویان و تحصیلکرده‌ها یک چیز را می‌گویم، امروز و به‌خصوص در شرایط فعلی زمان و زمینه هرگونه فعالیت‌های سیاسی از آن نوع که بود بی‌ثمر است و به هدر رفتن وقت و نیروی انسانی زیرا نه به نتیجه‌ای می‌رسد و نه بر فرض محال که به نتیجه‌ای برسد باز به «نتیجه‌ای می‌رسد» (ص ۲۶۷).



علی شریعتی: عادت کردن به تفکر بزرگ‌ترین نیاز جامعه ماست، برای این‌که هر کار اجتماعی یا فرهنگی یا اقتصادی یا حتی سیاسی یا مذهبی و اعتقادی و اخلاقی و وقتی ارزش و امکان دارد و وقتی ممکن است به نتیجه عملی برسد که اصلاً یک ملتی عادت به تفکر کرده باشد و اندیشیدن را بیاموزد و بداند. متأسفانه مدت زیادی است که قدرت اندیشیدن از جامعه ما گرفته شده. ایمان دارد اما اندیشه ندارد و ایمان بدون اندیشیدن یک تعصب کور است.

«استاد تصفیه‌شده» را به کار می‌برد، استعلام مدیریت وقت دانشکده (دکتر متینی) از ساواک هم همین را نشان می‌دهد: «در مورد عزیمت دکتر بیات مختاری، سیروس سهامی و وهاب ولی، دکتر شریعتی مزینانی و غلامرضا ذات‌علیان استادیاران مشمول تصفیه دانشگاه مشهد به تهران دستوری از طرف وزارت علوم صادر نشده و طبق اطلاع نامبردگان از اخراج خود شدیداً ناراحت و تحریکاتی می‌نمایند.» (ص ۴۰۶). شریعتی خود در این مورد سال بعد، در آبان ۱۳۵۱ که ماه قبل از بسته‌شدن حسینیه ارشاد، در کلاس درس اسلام‌شناسی می‌گوید: «در یک دانشکده‌ای درس می‌دادم، آمدند گفتند شما شخصیت خیلی دانشمند و معتبر، آدمی که این‌قدر معلومات دارد، حیث نیست که درس بدهد؟! بروید تحقیق بکنید! چه فرقی می‌کند که یقه ما را بگیرند و ببندازند دور؟! این بدتر است. نمی‌فهمند بیرون‌مان کردند! (م. آ. ۱۸ - درس ۲۶ - ص ۲۹۹). با این همه شریعتی تا روزهای اول بهار ۱۳۵۱ به سخنرانی‌های خود ادامه می‌دهد. این بار نوبت بازجویی‌های پی در پی جدیدی می‌شود و درخواست‌هایی صریح‌تر.

■ بازجویی پنجم: مکتوب بدون دستگیری در ۷ مرداد ۱۳۵۱ (هفت صفحه‌ای). شریعتی در فروردین سال ۵۱ به دنبال سخنرانی «پس از شهادت» در شب عاشورا در اسفند ماه ۱۳۵۰ در مسجد نارمک فراخوانده می‌شود. بنا بر گزارش ساواک در پایان این سخنرانی نیم ساعته، «هنگام خروج ناگهان چراغ‌ها خاموش شد و عده‌ای که حدود دویست نفر و تیپ جوان بودند شعار می‌دادند: زنده‌باد خمینی، خمینی پیروز است، ما به شهدا ملحق می‌شویم، رفقای ما در زندان هستند و... این عمل باعث اضطراب افراد حاضر در مسجد شده بود و این وضع ادامه یافت تا اینکه با دخالت مأمورین پلیس و مردم خاتمه یافت.» (جلد اول - ص ۴۴۱). درباره نسبت این سخنرانی و شهادت چهره‌های سازمان‌های چریکی آن سال‌ها چند روایت است: تحت‌تأثیر مرگ احمد رضایی در خیابان در ۱۱ بهمن همان سال با خوردن سیانور، در نسبت با احتمال اعدام برادران احمدزاده در چهار روز پس از این سخنرانی و... (۱۱ اسفند). در این تاریخ چنانچه شعارها نشان می‌دهند بنیان‌گذاران سازمان که البته تا آن تاریخ عملیات نظامی انجام نداده بودند در زندان هستند اما اعدام آنها مربوط به چهار ماه پس از این سخنرانی است. فعالیت‌های نظامی شهری چریک‌ها عمدتاً مربوط به سال ۱۳۵۱ است و در این تاریخ هنوز شروع نشده است. پس از سخنرانی «پس از شهادت» در ۷ اسفند، شریعتی فقط در روزهای جمعه دو درس پنجم و ششم اسلام‌شناسی را ارائه می‌کند. عید است و تعطیلات و بازجویی می‌افتد به پس از ۱۳ فروردین. روز ۱۹ فروردین،

پس از ارائه درس هفتم اسلام‌شناسی. ملاقات با شریعتی این‌گونه گزارش شده: «با شریعتی «مفصلاً و به‌نحوی مبسوط مصاحبه و مذاکره» شد. بنا بر گزارش در این مصاحبه «سعی شد نیات و گرایش‌های سیاسی و ایدئولوژیک نامبرده مورد ارزشیابی و تجزیه و تحلیل قرار بگیرد. این فرد در اعتقادات خود راسخ است. در ورای الفاظ و عبارات وی وابستگی به جبهه ملی احساس می‌شود» و البته ابراز امیدواری می‌کند که «چنانچه تحت رهبری دقیق و مستمر قرار گرفته و از راه بحث بر روح او تسلطی به وجود آید احتمالاً می‌توان از وجود او به‌طور کاملاً غیرمستقیم در راه تنویر ذهنی دانشجویان استفاده نمود.» (جلد دوم ص ۳۰). با این همه دیگر امیدی به ارشاد شریعتی نیست و بعد از چهار بار بازجویی مکتوب این بار کلی‌بافی‌های او، پاسخ‌های مطول و تکراری کفر حضرات را درمی‌آورد و حوصله «تسلط از راه بحث» باقی نمی‌ماند. مدتی بعد از این بازجویی، در تاریخ ۲۲ اردیبهشت می‌توان مراتب شکایت مسئول بالاتر را خواند: «این مطالب همه کلی است. اگر طرفدار ترویج مذهب است لاقلاً در سخنرانی‌های خود علیه مارکسیسم و ماتریالیسم صحبت کند. با این‌گونه افراد باید صریح صحبت کرد. آنها خیال می‌کنند با ردیف کردن چهار کلمه ما فی‌الضمیر و عینی و ذهنی، تئورسین و سوسولف شده‌اند. باید خط خود را معین کند. یا این طرف یا آن طرف. مسائل او باید نفعی برای جوانان و مصالح عمومی مملکت داشته باشد.» (ص ۳۲ - جلد دوم). بعد از این دیدار در گزارشات دیده می‌شود که فشار بر روی شریعتی بیشتر می‌شود. در تیر، در خرداد، در مرداد، مدام به دنبال او هستند و البته شریعتی بنا بر سنت مشهور خودش در دسترس نیست. ۱۸ خرداد ۱۳۵۱ دوباره: «در اجرای امر مجدداً با حسینیه ارشاد مذاکره شد. مسئول مربوط اظهار داشت آقای دکتر علی شریعتی منحصرراً روز جمعه ساعت ۱۶ در حسینیه حاضر خواهد بود و در سایر ایام برنامه‌ای ندارد. لذا در ساعت موصوف می‌توان با وی تلفنی مذاکره کرد.» (ص ۴۸). فعالیت‌های شریعتی محدود به دروس اسلام‌شناسی شده است و از همین‌رو فقط جمعه‌ها در ارشاد حضور دارد. ۵ تیر ۱۳۵۱: «دوباره با نامبرده ملاقات به عمل آمد و در موارد لزوم مذاکره به عمل آمد: «از ایشان خواسته شد مطالبی را که بر علیه مارکسیسم و ماتریالیسم بیان کرده‌اند و یا خواهند کرد بنویسند و ارائه دهند.» (ج. دوم ص ۳۱). گزارشگر شاکلی است که قرار بود تا ۱۵ تیر مطالب تهیه‌شده علیه مارکسیسم را تحویل دهد و «متأسفانه تا امروز تسلیم نداشته‌اند. در بار به حسینیه ارشاد تلفن شد ولی طبق اظهار شخصی از حسینیه ارشاد ایشان به اهواز رفته‌اند.» (ج. دوم، ص ۳۱). ۷ مرداد ۱۳۵۱: «با نامبرده تماس حاصل شود و او را هدایت نمایند که در روز ۵/۱۵/۷ ساعت ۱۱ به ساختمان شماره ۱۰ مراجعه نمایند.» در این روز «با ایشان ملاقات به عمل آمد. ضمن تسلیم مدارکی توسط ایشان قرار شد هفته‌ای دو سه بار تماس تلفنی برقرار شود.» (ص ۶۹). چنین که پیدا است شریعتی پس از بازجویی شفاهی در فروردین و در تیر، بالاخره در ۷ مرداد بازجویی مکتوب هفت صفحه‌ای را در اختیار ساواک قرار می‌دهد. تکرار همان حرف‌ها؛ اشاره به دهه سی (محیط خانوادگی «علمی-مذهبی»، مبنای فکری مذهبی، جهت‌گیری اجتماعی ملیت، ملی‌گرایی ضد توده‌ای، شناخته‌شدگی به تعادل تکیه بر وجهه علمی-فکری، اهل کتاب و قلم، اعتقاد به کار فرهنگی به دو دلیل: مفید برای جامعه و در تطابق با شخصیت خودش. سه ماه قبل از بسته‌شدن حسینیه هدف خود را بار دیگر این‌گونه تعریف می‌کند: «ایجاد یک بینش علمی و روشن مذهبی و... ایجاد یک نهضت فکری و فرهنگی بازگشت به خویش و تجدید اتصال با عمیق‌ترین مبانی ملی و سنتی و تاریخی خویش» و... (ج. دوم، ص ۱۹۳-۱۹۴).

■ بازجویی ششم مکتوب در چهار جلسه همراه با دستگیری. (در مهر ۱۳۵۲). دکتر نصر بسته‌شدن ارشاد را مرون توصیه‌های فیلسوف به پرنس می‌داند. اینکه توانسته بالاخره شاه را بر این تصمیم قانع کند. معتقد است دلیل این تأخیر، مقاومت اداره ساواک بوده است و تحلیل غلط‌شان از اوضاع و توهم استفاده از شریعتی: خنثی کردن جوانان رادیکال، باز کردن جبهه‌های متفاوت، به جان هم انداختن جناح‌ها و... (علیه مارکسیسم، علیه روحانیت). اما در پایان و با بسته‌شدن ارشاد خلافت را نتیجه می‌گیرد و لابد نتیجه این است که سرش کلاه رفته. یک سال بعد شریعتی را نیز دستگیر می‌کند. (معلوم نیست البته چگونه چنین آدمی از دست شخص وزیر حقوق می‌گرفته؟) در این زمان، دیگر سؤال‌ها شکل پرسش ندارند. اتهام است و آن «تدارک انقلاب». توضیحات شریعتی دیگر اعتمادبرانگیز نیست و ۱۸ ماه بعدی را باید در سلول انفرادی طی کند. اسناد نشان می‌دهند که باز مثل همیشه میان چند روش برخورد با شریعتی سرگردان‌اند: مصاحبه تلویزیونی، گرفتن مقالاتی در رد برخی آثار خود و چاپ آن در مطبوعات سراسری. شریعتی در عید ۱۳۵۴ آزاد می‌شود و از بهمن ماه همان سال سلسله مقالاتی به دو نام «انسان، اسلام و مکتب‌های